انسان مدنیه الطبع بوده و هر اجتماعی نیازمند بزرگتر است

در سلسله مباحث اعتقادی که مبتنی بر کتاب رجوم الشیاطین داشتیم، مباحث توحید را تا حدودی به اتمام رسانده و وارد مباحث نبوت خواهیم شد.

بعد از اینکه دانستیم این عالم آفریننده ای حکیم داشته، پس در حکمت او اندیشیده و میبینیم بدون هیچ خللی برای هر موجودی آنچه را که در زندگی به آن وابسته است برایش مهیا ساخته و سر مویی کوتاهی نکرده است.

انسان نیز مانند سایر موجودات نیاز هایی داشته که در صورت نبود هر یک از آنها زندگانی او به آخر نخواهد رسید، و بطوری خلقت شد که به تنهایی نمیتوانست از پس همه نیازهایش بر بیاید.

لذا انسان مدنیة الطبع خلق شد، یعنی او را طبعاً مایل به اجتماع و شهرنشینی قرار داد و هر کدام را با طبایع و مزاج ها و سلایق گوناگون خلق کرد تا هر کدام بنا به خواست و طبع خود عهده دار یکی از نیاز های انسان ها شوند.

اما همین طبایع مختلف باعث اختلاف و نزاع فی ما بین شد، لذا از حکمت خود چنین قرار داد که در هر اجتماعی بزرگتری وجود داشته باشد که بر دیگران غلبه داشته و همه نسبت به او ضعیف باشند و اطاعت از او کنند تا بدینوسیله نظم آن اجتماع بر قرار شده و هر کس به کار خود مشغول شود تا هر یک به آن هدفی که برای آن خلقت شده اند برسند.

اما این بزرگتر باید در سیاست راه بردن مردم از همه داناتر باشد و صلاح و فساد مردم را بداند و امین و عادل باشد و از هر چیزی که خلاف حکمت است بی گناه و معصوم باشد. و اگر هر کدام از صفات فوق را نداشته باشد، خود سبب فساد و نزاع در اجتماع خواهد شد و خود نیز محتاج بزرگتر دیگری است.

حال دانایی بر خیر و شر مردم را باید در شخصی جستجو کنیم که از طرف خداوند فرستاده شده باشد، چرا که سایر مخلوقات همه در یک عرصه بوده و بر همه احوال یکدیگر و سایر عالم آگاه نیستند. و تنها شخصی که حجت از طرف آفریدگار باشد دارای این آگاهی بوده و میتواند سبب هدایت مردم باشد.

پس به ناچار از حکمت خداوند است که برای هر اجتماعی حجتی معصوم و دانا از سوی پروردگار وجود داشته باشد و در غیر این صورت علت غایی خلق از ایشان بروز نکرده و سرانجامی نخواهند داشت.